

دکتر استیون دی. متیوسون، موعظه روایت‌های عهد عتیق. جلسه ۷: شکل‌دهی و طرح کلی موعظه.

این دکتر استیون دی. متیوسون در موعظه‌اش درباره روایت‌های عهد عتیق است. این جلسه شماره هفت است: شکل‌دهی و ترسیم کلی خطبه.

در این جلسه، ما قصد داریم درباره شکل‌دهی و ترسیم کلی خطبه‌ای که شما از یک متن روایی عهد عتیق آماده می‌کنید صحبت کنیم.

سال‌هاست که واعظان مشتاق این نصیحت حکیمانه را دریافت می‌کنند: آنچه را که قصد دارید به آنها بگویید، به آنها بگویید و سپس آنچه را که به آنها گفته‌اید، به آنها بگویید. حالا معلوم می‌شود که این توصیه هنگام موعظه یک داستان، توصیه‌ای بی‌ارزش است.

برای موعظه مؤثر یک روایت عهد عتیق، واعظان باید با مهمترین یا مؤثرترین روش شکل‌دهی به موعظه، دست و پنجه نرم کنند. و این ما را به مرحله بعدی در فرآیند توسعه موعظه می‌رساند. بنابراین در این مرحله واعظ باید پرسد: «برای رسیدن به هدفی که بر اساس ایده بزرگ تعیین کرده‌ام، از چه نوع شکلی استفاده خواهم کرد؟ موعظه من چه شکلی خواهد داشت؟» «بسیاری از کشیشان ترجیح می‌دهند موعظه‌های خود را حول فهرستی از اصولی که در طول مطالعه خود آموخته‌اند، شکل دهند.

چند سال پیش، من به مدت یک سال، شماره‌های یک نشریه محبوب در مورد موعظه را بررسی کردم و بیشتر نسخه‌های خطی منتشر شده در مورد متون روایی عهد عتیق از این تاکتیک پیروی می‌کردند. یک کشیش خطبه‌ای از خروج ۳: ۱ تا ۱۲ را حول سه کلید برای زندگی غیرممکن که از زندگی موسی گرفته شده بود، شکل داد. کشیش دیگری، پیدایش ۴۵: ۱ تا ۱۳ را با فهرست کردن تکنیک‌هایی که یوسف برای پشت سر گذاشتن گذشته دردناکش استفاده کرد، موعظه کرد.

واعظ دیگری با بیان چهار اصل در مورد آزمایش ایمان ما، داستان آزمایش ابراهیم در پیدایش ۲۲ را مورد بررسی قرار داد. و دیگری با برجسته کردن چهار دلیل که چرا باید به وسوسه جنسی نه بگوییم، پیدایش ۳۹ و روایت یوسف بر غلبه بر وسوسه را موعظه کرد. اما این رویکرد واقعاً منعکس‌کننده استراتژی یا سبک نویسندگانی نیست که این روایت‌های عهد عتیق را می‌نویسند.

اغلب، حق مطلب را در مورد پیام نبوی روایت ادا نمی‌کند. در عوض، صرفاً از روایت برای نشان دادن اصولی استفاده می‌کند که ظاهراً یک واعظ در متن می‌یابد. اغلب، فکر می‌کنم این اصول از جاهای دیگر، شاید عهد جدید، آمده‌اند و در این روایت خاص دوباره تفسیر می‌شوند.

نکته‌ی کلیدی این است که خطبه‌ی خود را با الهام گرفتن از نحوه‌ی روایت داستان، طرح‌ریزی کنید. در حالی که شما باید کاری بیش از روایت داستان انجام دهید، نمی‌توانید کمتر از آن انجام دهید. و من نمی‌توانم به اندازه‌ی کافی بر این موضوع تأکید کنم.

وقتی روایتی را موعظه می‌کنید، باید شبیه یک روایت به نظر برسد. باید شبیه یک داستان باشد. بله، باید بیشتر از این حرف بزنید، اما نمی‌توانید کمتر از این حرف بزنید.

، و در حالت ایده‌آل، شما همان مسیری را دنبال خواهید کرد که قصه‌گوی کتاب مقدس طی کرده است. خب، این چه تأثیری بر بسط ایده‌ی خطبه‌ی شما دارد؟ دو روش اصلی برای ارائه‌ی ایده‌ها وجود دارد. و این رویکردها استقراء و قیاس نامیده می‌شوند.

و تعجب نمی‌کنم که شما در مورد استدلال استقرایی و استدلال قیاسی شنیده باشید. بیایید با قیاس شروع کنیم. در قیاس، شما با نتیجه یا کل شروع می‌کنید و سپس به جزئیات خاص می‌پردازید.

، به عبارت دیگر، شما پاسخ را از قبل می‌دهید، و سپس آن را تجزیه و تحلیل می‌کنید و توضیح می‌دهید. حال تنظیم یک خطبه به صورت قیاسی می‌تواند آن را بسیار واضح کند. همچنین این خطر را دارد که خسته‌کننده باشد.

اگر ایده بزرگ خود را فاش کرده‌اید، خب، چرا کسی باید به آن گوش دهد؟ خب، گاهی اوقات نویسنده این کار را، در بخش‌های خاصی از کتاب مقدس انجام می‌دهد. من به ویژه در مورد رساله‌های عهد جدید فکر می‌کنم که همیشه قیاسی نیستند، اما گاهی اوقات شما ایده‌ای را از قبل دریافت می‌کنید، و سپس نویسنده آن را توضیح می‌دهد یا شاید آن را اثبات می‌کند یا به کار می‌برد. و با انجام این کار، نوعی تنش ایجاد می‌شود.

شما ایده را از قبل مطرح کرده‌اید، پس تنش کجاست؟ خب، باید آن را در متن پیدا کنید. شاید تنش آنجاست چون، مثلاً، این اصلاً منطقی نیست. یا شاید تنش آنجاست چون خواننده می‌گوید، من نمی‌دانم که می‌توانم این را باور کنم یا نه.

منظورم این است که اگر شما در حال موعظه دوم قرن‌تین ۱۲ هستید، چه، حدود ۷ تا ۱۰، و پولس در مورد اینکه ضعف او خوب بوده صحبت می‌کند، و شما می‌گویید، نه، نه، نه، من نمی‌فهمم چطور اینطور است خب، شما توجه آنها را جلب کرده‌اید. از طرف دیگر، استقراء یا ترتیب استقرایی با قطعات خاص شروع می‌شود، و سپس، در پایان، نتیجه‌گیری را می‌گیرید.

پاسخ در ابتدا نامعلوم است. شما تا انتها به پاسخ نمی‌رسید. حال، وقتی استقراء به طور ضعیف انجام شود، می‌تواند نامشخص باشد.

بعضی وقت‌ها مردم می‌گویند، من اصلاً نمی‌دانستم واعظ کجا می‌رود. و این می‌تواند خوب یا بد باشد اگر بگویند، من اصلاً نمی‌دانستم آن واعظ کجا می‌رود، که این بد است. یا می‌تواند این باشد، من اصلاً نمی‌دانستم واعظ کجا می‌رود، اما واقعاً جذاب بود.

بنابراین باید در القای مطلب دقت کنید. شنوندگان شما ممکن است برای دنبال کردن مسیر دچار مشکل شوند، زیرا مطمئن نیستند که شما به کجا می‌روید، اما وقتی این کار به خوبی انجام شود، القا واقعاً به واعظ برتری می‌دهد. تنظیم یک خطبه به صورت استقرایی، تعلیق ایجاد می‌کند و حس کشف را القا می‌کند.

پس چگونه باید روایت‌های عهد عتیق را موعظه کنید؟ آیا باید آنها را به صورت قیاسی انجام دهید یا باید آنها را به صورت استقرایی انجام دهید؟ خب، پاسخ به این سوال، پاسخ به این سوال است که داستان‌ها چگونه کار می‌کنند؟ خب، داستان‌ها به صورت استقرایی کار می‌کنند، اینطور نیست؟ خیلی کم پیش می‌آید که از قبل به پاسخی برسید. معمولاً شما تمام جزئیات و پاسخ را دریافت می‌کنید؛ داستان این کار را نمی‌کند. به یاد داشته باشید، خودش حل نمی‌شود. تا پایان داستان هیچ راه حلی وجود ندارد.

منظورم این است که داستان‌های خوب این‌طور کار می‌کنند. در پایان داستان آن لحظه‌ی «آها» وجود دارد. بنابراین من معتقدم وقتی آن‌ها را موعظه می‌کنیم، باید ایده‌ی اصلی را برای انتها نگه داریم، که باید حس داستانی چیزی را که من تأخیر استراتژیک می‌نامم، حفظ کنیم.

به عبارت دیگر، ایده بزرگ از ابتدا مطرح نمی‌شود. این ایده برای انتها نگه داشته می‌شود. باید اعتراف کنم که در اوایل موعظه روایت‌های عهد عتیق، همیشه از قبل به حضار می‌گفتم که قصد دارم چه چیزی را به آنها بگویم.

من آنقدر نگران بودم که ممکن است ایده بزرگ من را نفهمند که به فرم داستان بی‌اعتماد شدم و ایده را در ابتدا لو دادم. بنابراین چیزی شبیه به این می‌گفتم، امروز صبح در اول سموئیل ۵-۷ خواهیم دید که خدا فقط یک منبع قدرت نیست که بتوانید از آن سوءاستفاده کنید، بلکه شخص قدرتمندی است که باید پرستش کنید. و در اصل، می‌خواستم بگویم، قبل از اینکه داستان امروز صبح را برای شما تعریف کنم، اجازه دهید به فصل آخر بروم و پایان را لو بدهم.

اما اگر این کار را انجام دهید، فقط به سفری کمتر رضایت‌بخش و کمتر هیجان‌انگیز منجر می‌شود. حال، ایجاد تأخیر استراتژیک در موعظه‌تان دشوار نیست، زیرا معمولاً روایت‌ها همین کار را می‌کنند. مثلاً در داوران ۱۷ و راوی در اوایل به ما اطلاع می‌دهد که میکاه خانه خدا داشته است، ۱۸.

متن عبری آن را اینگونه بیان می‌کند، خانه خدا، یا خانه خدا. با این حال، راوی یک جزئیات بسیار کلیدی و روشن‌کننده را تا پایان داستان، یعنی آخرین سطر، فصل ۱۸، آیه ۳۱، پنهان کرده است. به یاد داشته باشید، هر دو فصل، برای بیان کل داستان به دو فصل نیاز است.

و آخرین سطر، همیشه، خانه خدا است، همان عبارت عبری به جز کلمه «هست» در جلوی آن، یا حرف تعریف «هست» در جلوی آن. همیشه، خانه خدا در شیوه بوده است. و بنابراین واعظان خردمند به سادگی اظهار نظر در مورد این جزئیات را تا پایان روایت به تعویق می‌اندازند.

حالا، گاهی اوقات ممکن است صبر کردن تا پایان روایت برای تأکید بر یک جزئیات کلیدی که در اوایل داستان ظاهر می‌شود، مؤثر باشد. این به آن معنا نیست که از آن صرف نظر کنید. اما به این معنی است که زیاد در مورد آن صحبت نمی‌کنید.

شما تا بعد بر آن تأکید نمی‌کنید. بگذارید مثالی برایتان بزنم. در خطبه‌ای در مورد دوم سموئیل ۱۱ و ۱۲، می‌توانید نظرات خود را در مورد سخنان باشکوه اوریا در فصل ۱۱، آیه ۱۱، تا بعد از روایت به تأخیر بیندازید.

منظورم این است که به یاد داشته باشید که اوریا در واقع نقطه مقابل داوود است، و اوریا شخصیتی را نشان می‌دهد که داوود نداشت. این چیزی است که او در دوم سموئیل ۱۱، آیه ۱۱ می‌گوید. به یاد داشته باشید وقتی داوود سعی می‌کرد اوریا را به خانه ببرد و با همسرش بتشیع بخوابد تا این واقعیت را که داوود او را باردار کرده و او فرزندی به دنیا آورده است، پنهان کند.

بنابراین این چیزی است که اوریا به داوود گفت وقتی داوود فهمید که او به خانه نرفته است. و او پرسید چطور از یک لشکرکشی نظامی نیامده‌ای؟ چرا به خانه نرفتی؟ و این پاسخ اوریا است. صندوق عهد و اسرائیل. و یهودا در چادرها اقامت دارند و فرمانده من یوآب و مردان خداوند در صحرا اردو زده‌اند.

چطور می‌توانستم به خانه‌ام بروم و بخورم و بنوشم و با همسرم عشق‌بازی کنم؟ به جان خودم، من چنین کاری نخواهم کرد. البته منظورم این نیست که وقتی داستان را مرور می‌کنم، از این موضوع صرف‌نظر کرده باشم، اما روی آن مکث نمی‌کنم، چون در پایان روایت، می‌خواهم آن را با اعمال داوود مقایسه کنم. و می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که اوریا شخصیتی داشت که خدا می‌خواست داوود داشته باشد، شخصیتی که داوود باید به عنوان پادشاه اسرائیل می‌داشت، به عنوان کسی که از خدای زنده می‌ترسد.

وقتی خطوط کلی یک داستان را دنبال می‌کنید، یعنی ایده اصلی را در انتها قرار می‌دهید، و یعنی از تنشی که توسط بحران یا پیچیدگی داستان ایجاد شده، بهره می‌برید. بنابراین به یاد داشته باشید، تنش دوست شماست. و وقتی تنش تمام شد، موعظه هم تمام شده است، چه موعظه کردن را تمام کرده باشید و چه نه.

بنابراین به همین دلیل است که ما هنگام موعظه روایت‌ها از یک شکل استقرایی استفاده می‌کنیم، مگر اینکه با یک استثنا مواجه شوید و واقعاً تعداد آنها زیاد نیست. در یوشع ۷، داستان عخان، از همان ابتدا به ما گفته می‌شود که عخان کسی بود که گناه کرد، اما تنش افزایش می‌یابد زیرا با مرور داستان، از خود می‌پرسید که آیا او کشف خواهد شد یا چگونه کشف خواهد شد؟ بنابراین دوباره، موعظه این موارد به صورت استقرایی منطقی است. حالا، می‌دانید که چگونه می‌خواهید موعظه را ارائه دهید.

وقت آن است که یک طرح کلی آماده کنید تا نقشه‌ای برای مسیری که در پیش دارید، داشته باشید. بنابراین می‌خواهم در مورد طرح‌های کلی صحبت کنم. سال‌ها پیش، من در کلاس موعظه‌ای بودم که توسط هادون رابینسون تدریس می‌شد و دوستانم دین یکی از اولین کسانی بود که طرح کلی موعظه خود را به اشتراک گذاشت.

همه ما باید این کار را انجام می‌دادیم و سپس دکتر رابینسون کار ما را نقد می‌کرد. بنابراین دوستانم مأمور شد تا اول سموئیل ۱۷، داستان داوود و جالوت را موعظه کند و نکات اصلی او در اینجا آمده بود. ضمناً، من در کتابم او را راد نامیده‌ام.

من این داستان را در کتابم به اشتراک گذاشتم، و دوستانم دین گفت، نه، لازم نبود اسمم را عوض کنی. برایم مهم نیست که مردم بدانند، بنابراین از اسم واقعی او استفاده می‌کنم. بنابراین طرح کلی دین این بود.

نکته اول، جالوت قوم خدا را به چالش می‌کشد. نکته دوم این بود که شائول در برابر قوم خدا ترس و لرز دارد. نکته سوم، داوود برای قوم خدا پیروز می‌شود.

خب، واج‌آرایی داره، درسته؟ چالش‌ها، خم شدن‌ها، فتح‌ها، و موازی هم هست. در هر کدام از این‌ها قوم خدا رو دارید. هادون رابینسون لحظه‌ای سکوت کرد و بعد غرغر کرد، انگار از کتابی به اسم موعظه‌های ساده برای عصر یکشنبه بیرون اومده، و البته همه ما زدیم زیر خنده، اما خنده عصبی و خنده دلسوزانه بود چون می‌دونستیم که قراره نفر بعدی خودمون باشیم، و هادون با گفتن اینکه دیگه هیچ‌کس این‌طوری حرف نمی‌زنه جز روی منبر.

دواین لیتوین استاد مهمان بود که آن روز با هادون آنجا بود، و او هم حرفش را قطع کرد و گفت: «منظور هادون این است که می‌ترسد شما بیرون بروید و واقعاً آن خطبه را موعظه کنید. خب، مرحله طرح کلی در آماده‌سازی خطبه، برای برخی از ما، یکی از ترسناک‌ترین مراحل این فرآیند است. برایان چپل در موعظه «مسیح‌محور خود در مورد این موضوع صحبت می‌کند»

او گفت، در یک کلاس درس و سمینارهای سراسر کشور، متوجه شده‌ام که واعظان بیش از هر جنبه‌ی دیگری از موعظه، در مورد ساختار سؤال دارند. بنابراین، کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که نکاتی را برای

طرح کلی مؤثر، به ویژه طرح کلی در موعظه‌های روایی عهد عتیق، به شما ارائه دهم. بسیار خوب، این اولین نکته است.

سعی نکنید طرح کلی‌ای ایجاد کنید که مردم آن را به خاطر بسپارند. و ممکن است بگویید، که چی؟ این کاری است که به من یاد داده‌اند انجام دهم. دوباره می‌گویم.

طرح کلی ایجاد نکنید، یا سعی نکنید طرح کلی ایجاد کنید که مردم آن را به خاطر بسپارند. و صادقانه بگویم، سال‌ها طول کشید تا این را بفهمم. من پیمانکاری را که خانام را قاب‌بندی کرد به یاد دارم، و من به او در انجام این کار کمک کردم.

یادم می‌آید یک روز داشتیم روی قاب‌بندی یک دیوار کار می‌کردیم، و اگر از ساختمان‌سازی چیزی بدانید، باید بگویم که مثلاً از تخته‌های دو در چهار و ستون‌ها استفاده می‌کردید، و یک صفحه بالایی داشتید، و یک صفحه پایینی، و بعد ستون‌ها را، و آن را روی زمین می‌گذاشتید، و داشتید میخ را می‌کوبیدید. و پیمانکار دوستم جان، از آنجا رد شد، و گفت: «هی، شما پیانو نمی‌سازید. گفتم، چی؟ او گفت: «شما پیانو نمی‌سازید گفتم جان، من اصلاً نمی‌فهمم در مورد چی حرف می‌زنی. گفت: «داری سعی می‌کنی میخ‌ها رو طوری تنظیم کنی که تقریباً با اختلاف یک شانزدهم اینچ توی یه خط باشن.» گفت: «لازم نیست اینقدر دقیق باشه».

او می‌گوید، قرار است با روکش سنگی پوشانده شود. نمی‌توانی سهل‌انگار باشی، اما این کار تمام‌شده نیست. خیلی دقیق نیست.

و فکر می‌کنم این در مورد طرح کلی هم صادق است. می‌دانید، ما به یک چارچوب محکم نیاز داریم، اما قرار است روی طرح کلی موعظه‌تان یک لایه محافظ قرار بگیرد، یا اگر بخواهم از یک تشبیه دیگر استفاده کنم، تشبیهی که در جلسه قبل استفاده کردم، مردم نیازی ندارند اسکلت من را ببینند. من کاملاً به آن نیاز دارم تا بتوانم اینجا باشم، اما شما لازم نیست آن را ببینید.

و من معتقدم که این موضوع در مورد نکات کلی، به خصوص در موعظه‌های روایی عهد عتیق، صدق می‌کند. فکر می‌کنم انواع دیگری از ادبیات وجود دارد که گاهی اوقات، شاید بخواهید شنوندگان کمی بیشتر در مورد یک نکته کلی اطلاعات کسب کنند، به خصوص اگر فهرست داشته باشید، اما روایت نداشته باشید. پس اصلاً چرا به آنها نیاز داریم؟ خب، ما برای ساختار به آنها نیاز داریم.

ما به آنها نیاز داریم زیرا آنها، این نکات کلی و نکات فرعی، به ما یک نقشه راه می‌دهند. آنها ما را در ایده‌های کلیدی که باید هنگام موعظه یک داستان بیان کنیم، راهنمایی می‌کنند. در اینجا نکته دوم وجود دارد: نکات اصلی را به عنوان پایان ببینید، نه به عنوان آغاز.

مشکل اینجا است. در حالی که داستان‌ها به صورت استقرایی عمل می‌کنند، طرح کلی به صورت قیاسی عمل می‌کند. آیا تا به حال چنین انگیزه‌ای داشته‌اید؟ شاید از مقدمه خطبه خود بیرون می‌آید، وقت نکته اول است، اما می‌خواهید مستقیماً به نکته فرعی الف بروید، و سپس نکته فرعی ب، و بعد نکته فرعی ج، و در پایان، نکته اول پدیدار شود.

خب، این اغلب اتفاقی است که در یک روایت می‌افتد. بنابراین، نکته‌ی اصلی، ایده‌ای است که می‌خواهید در انتهای یک بخش مطرح شود. معمولاً، اگر نکته‌ی اول را داشته باشید، آن بخش، بخشی از متن کتاب مقدس را در این روایت پوشش می‌دهد.

و به احتمال زیاد، ایده‌ی آن متن تا زمانی که به انتهای آن نرسید، آشکار و واضح نخواهد شد. بنابراین اشکالی ندارد که ابتدا نکات فرعی خود را مرور کنید تا به نکته‌ی اصلی خود برسید، و ضمناً، ممکن است نکته‌ی اصلی خود را کلمه به کلمه بیان نکنید. لازم نیست این کار را انجام دهید.

ما سعی نداریم طرح کلی‌ای ایجاد کنیم که مردم آن را به خاطر بسپارند. اما اگر نکته‌ی اصلی، نکته‌ی کلیدی داستان باشد، باید روی آن کار کنیم. بنابراین کاری که من گاهی اوقات انجام می‌دهم این است که نکته‌ی اصلی‌ام را، نکته‌ی شماره یک، در نظر می‌گیرم.

و در پایان، من به صورت استقرایی خواهم نوشت. و این به من می‌گوید که وقتی به این نقطه می‌رسم، در واقع یک حرکت فکری است. کمی بعد در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

و این ایده که می‌خواهم منتقل کنم احتمالاً در انتها پدیدار خواهد شد. بسیار خوب، این نکته سوم است. نکات کلی خود را در جملات کامل بیان کنید.

می‌دانم که می‌تواند اینطور باشد، می‌تواند کار شلوغی به نظر برسد که ممکن است آزاردهنده باشد، اما اگر نکته‌ی اصلی شما مشکل بت‌پرستی باشد، خوب، این چیزی به شما نمی‌گوید، چیزی به من نمی‌گوید جز موضوع، به یاد داشته باشید که این طرح کلی واقعاً برای شماست، حالا ممکن است در ذهنتان مشکل بت‌پرستی را داشته باشید، اما نکته‌ی اصلی شما باید بیان کند که، او، می‌داند، این، این است که سعی دارد به ما کمک کند تا خودمان را واضح تصور کنیم. و اگر چیزها را در جملات کامل قرار ندهیم، کاری که قرار است انجام دهیم این است که در نهایت به این نظرسنجی‌های عنوان‌بندی می‌رسیم، و این موضوع را به شما می‌گوید. شما در مورد آن موضوع چه می‌گویید؟ جملات ناقص اجازه می‌دهند که فکر از ذهن ما عبور کند، مثل یک توپ فوتبال.

خیلی نرم و لطیفه. می‌دونی، به خاطر بارون خیس شده. بنابراین، موقع نوشتن این طرح کلی، این رو به عنوان یه روش فکری به خاطر داشته باش، و اینطوری روند کار رو کوتاه می‌کنی.

اگر نکات خود را در جملات کامل ننویسید و به جای نکات، به حرکات فکر کنید، در واقع دارید داستان را پیش می‌برید. شاید حتی باید بگویم، به جای نکات، به صحنه‌ها فکر کنید. اما یک حرکت، بخشی از موعظه، شماست که در آن یک عنصر خاص از روایت، شاید یک صحنه یا یک مکالمه یا یک ایده الهیاتی، در ذهن شنوندگان شما شکل می‌گیرد.

بنابراین وقتی برای موعظه برمی‌خیزید، به همین دلیل است که نمی‌گویید نکته اول من این است که دارید یک داستان تعریف می‌کنید، و وقتی نکته اول را در طرح کلی خود می‌بینید، باید به شما بگویم، خوب، این اولین بخش موعظه من است. این اولین صحنه‌ای است که می‌خواهم توصیف کنم، یا این نکته کلی، این مکالمه بین سموئیل و شاول را در اول سموئیل ۱۵ پوشش می‌دهد. و وقتی آن نکته را می‌بینم، اینطور نیست، نه اینکه بخواهم آن را به شنوندگانم بگویم، نکته اول من این است، یا نکته اول من این است، نه، این فقط به شما می‌گوید، این چیزی است که من هدفم است، من این بخش از داستان را بررسی می‌کنم.

این ایده‌ای است که باید پدیدار شود. پنجم، من شما را تشویق می‌کنم که روی دو تا چهار نکته اصلی تمرکز کنید، زیرا نکات شما به خوبی مطرح شده‌اند. نکات اصلی شما منعکس‌کننده حرکات اصلی در موعظه شما هستند و شما فقط می‌توانید در حدود ۳۰ دقیقه به این تعداد پردازید.

راستش را بخواهید، بسیاری از موعظه‌های روایی عهد عتیق که من موعظه می‌کنم، دو نکته دارند، و همانطور که ممکن است حدس بزنید، این دو نکته منعکس‌کننده بحران هستند. و راه حل، بحران اغلب

مشکل است، سپس راه حل راه حل یا نتیجه است، چه مثبت باشد چه منفی. البته می‌توانید نکات اصلی بیشتری داشته باشید، اما پیشنهاد می‌کنم هرگز از چهار مورد تجاوز نکنید. اگر بیش از چهار نکته اصلی دارید، ناامید نشوید.

به این معنی نیست که باید از شر آنها خلاص شوید. فقط به این معنی است که آنها را یک سطح پایین‌تر می‌برید و می‌گویید، بسیار خوب، این دو یا سه نکته واقعاً به یک ایده بزرگتر گره می‌خورند. گذشته از این، اگر بیش از دو تا چهار نکته اصلی داشته باشید، چیزی که احتمالاً به من می‌گوید، و باید به شما هم بگویم، این است که ساختار موعظه شما بیش از حد پیچیده است.

و اگر خیلی پیچیده باشد، شنوندگان شما قادر به دنبال کردن آن نخواهند بود. باز هم، لازم نیست تعداد را کاهش دهید. لازم نیست از نکات خلاص شوید، اما، می‌دانید، آنها را با هم ترکیب کنید.

اما باز هم، شما را تشویق می‌کنم که با بحران و راه‌حل شروع کنید، ساختار خطبه و طرح کلی خطبه خود را حول آن بسازید. و اگر در ابتدا برای توضیح به نکته‌ی اضافی نیاز دارید، اشکالی ندارد، یا شاید، شاید نتیجه‌گیری‌ای وجود داشته باشد که نکته‌ی دیگری را می‌طلبد. این هم اشکالی ندارد.

می‌توانید این تصمیم را بگیرید. اما طرح کلی خود را تا حد امکان ساده نگه دارید. طرح‌های کلی پیچیده به این معنی است که موعظه شما نامفهوم خواهد بود و در داستانی که سعی در گفتن آن دارید، سردرگم خواهید شد.

بسیار خوب، نکته آخر این است. ایده اصلی خود را در طرح کلی بگنجانید. من ترجیح می‌دهم آن را به عنوان یکی از نکات اصلی خود بیان کنم.

معمولاً نکته آخر را به من می‌دهد. اگرچه ممکن است برخی از واعظان و معلمان ترجیح دهند آن را در نتیجه‌گیری قرار دهند، اما اشکالی ندارد.

اما از آنجایی که ایده اصلی بخش برجسته‌ای از موعظه است، معمولاً دوباره آن را در طرح کلی‌ام می‌گنجانم. قرار است در آخرین نکته ظاهر شود، چون در انتها می‌آید. حالا آن ایده اصلی می‌تواند، می‌تواند برای مجموعه نهایی آیات در روایت باشد، یا می‌توانید آن را به عنوان یک نکته جداگانه بعد از اینکه، بعد از اینکه متن را مرور کردید، داشته باشید.

می‌دونی، من دیگه هیچ خوابی رو برای اینکه کدوم راه رو برم از دست نمی‌دم. طرح کلی‌ات رو تا جایی که می‌تونی ساده کن. پس بذار قبل از اینکه اینجا توی داوران ۱۷ و ۱۸ تمومش کنیم، یه مثال برات بزنم. من دو تا نکته توی اون خطبه دارم که می‌گه: «وای، دو فصل کامل

بله. و من دو نکته اصلی دارم. و ضمناً، آنها از تقسیم‌بندی فصل‌ها پیروی نمی‌کنند.

اولین نکته‌ی اصلی من از ۱۷:۱ تا ۱۸:۱۷ ادامه دارد. و نکته‌ی اصلی این است: میکاه و دانیان از خدا به بت‌ها روی آوردند. وقتی موعظه می‌کنم، نمی‌گویم که اولین نکته‌ام این است که میکاه و دانیان از خدا به بت‌ها روی آوردند.

من همین الان این را دیدم. و متوجه شدم که بحران داستان همین است. و این چیزی است که باید به مردم منتقل کنم.

شاید از نوعی خلاصه استفاده کنم. وقتی به پایان آیه ۱۷ از فصل ۱۸ برسم، ممکن است بگویم، چقدر غم‌انگیز است که هم میکاه و هم دانی‌ها از خدا به بت‌ها روی آورده‌اند. می‌بینید چطور آن را توضیح دادم؟ نگفتم، بنابراین نکته اول من این است.

ضمناً، من این را به عنوان بخشی از داستان، تمام نکات فرعی‌ام را بیان می‌کنم. و من فقط سه تا از آنها را داشتم که خلاصه‌ای از اتفاقات متن هستند. و ممکن است به نظر برسد که خوب، من حتی به آنها نیازی ندارم.

من می‌توانم متن‌ها را همانطور که به آن نگاه می‌کنم ببینم. اما آن سه نکته، نکات فرعی، به من می‌گویند که اینها مفاهیم کلیدی هستند که باید مطمئن شوم که در مورد آنها صحبت می‌کنم. به یاد داشته باشید، ما در مورد چیزهایی که نیاز به توضیح دارند صحبت کردیم.

اینها اساساً چیزهایی هستند که باید توضیح دهم. بنابراین، برای اینکه بحث را پیش ببرم، اولین نکته فرعی‌ام تا ۱۳، این است که میکاه بت می‌سازد و یک سیستم مذهبی غیرمجاز بنا می‌کند. منظورم این است که ۱۷:۱ این همان چیزی است که در آن بخش اتفاق می‌افتد.

نکته ب، دانی‌ها به جای تصاحب میراثی که به آنها واگذار شده بود، شهر دوردست لایش را می‌بینند. و من واقعاً باید این نکته را بیان کنم. و وقتی در مورد دانی‌ها صحبت می‌کنم، این است که مأموریت جاسوسی که آنها آغاز کردند غیرمجاز بود و آنها زمین‌هایی را برای قبیله خود تصاحب کردند.

آن به آنها داده نشده بود. آنها سرزمینی را که خدا به آنها داده بود، رها کردند. آنها نتوانستند بر مردمی که آنجا بودند، بر دشمنانی که آنجا بودند، غلبه کنند.

دانی‌ها بت و کاهن میکاه را در راه تصرف لایش، C و بنابراین آنها آنجا را ترک کردند. نکته فرعی سوم، حرف می‌برند. باز هم، این که کار خیلی سختی نیست، نه؟ من فقط دارم خلاصه‌ای از حرکات کلیدی داستان را بیان می‌کنم.

و این به من کمک می‌کند تا در مورد نحوه‌ی روایت آن داستان فکر کنم. اما باز هم، اولین نکته‌ی اصلی من، اولین نکته، نکته‌ی شماره یک، میکاه و دانی‌ها از خدا به بت‌ها روی آوردند. بحران همین است.

نکته اصلی دوم من، و این بخش از فصل ۱۸ از آیات ۱۸ تا ۳۱ را پوشش می‌دهد. در نتیجه، میکاه و دانی‌ها حضور خدا را تجربه نکردند. حالا می‌توانم به سادگی ایده بزرگم را در اینجا مطرح کنم، اما می‌خواهم آن را در انتها مطرح کنم زیرا می‌خواهم آن را به شیوه‌ای کمی قانع‌کننده‌تر بیان کنم.

اما من دارم به همین سمت می‌روم. این گره‌گشایی داستان است. این یک، یک پایان غم‌انگیز است، اینطور نیست؟ این یک تراژدی است.

این داستان یک تراژدی است. بنابراین، نکته اصلی این است که در نتیجه، میکاه و دانی‌ها حضور خدا را تجربه نکردند. این نکته‌ای است که می‌خواهم به آن اشاره کنم.

این چیزی است که این بخش از روایت می‌گوید. و من می‌خواهم از کلمات کمی متفاوت استفاده کنم. من، دوباره، الان نمی‌خواهم نکته‌ام را بگویم، نکته دوم این است که، می‌دانید، نکته اول این بود، حالا نکته دوم، این کاری نیست که قصه‌گوها انجام می‌دهند.

بنابراین، دوباره، چند نکته فرعی خواهم داشت که فقط به جزئیات می‌پردازند. و نکته فرعی آخر، ایده اصلی من است. وقتی از خدا به بت‌ها روی می‌آوریم، حضور خدا را از دست می‌دهیم.

می‌توانستم آن را به عنوان نکته‌ی دوم قرار دهم، اما در نکات اصلی این داستان، من به نوعی از زیان استفاده کردم، فقط داستان را روایت می‌کنم، و سپس ایده‌ی بزرگم را به عنوان نکته‌ی فرعی آخر قرار دادم. احتمالاً می‌توانستم آن را در اولین نکته‌ی فرعی، زیر نتیجه‌گیری، قرار دهم. مهم نیست.

نکته کلیدی این است که در پایان داستان است، درست است؟ بنابراین این روشی است که شما با طرح کلی کار می‌کنید. آنها می‌توانند پیچیده باشند. می‌توانند ناامیدکننده باشند، اما آنها را ساده نگه دارید.

و وقتی طرح کلی را مشخص کردید، وقت آن است که آن را تکمیل کنید. ما قصد داریم خطبه‌ای را بر اساس طرحی که ایجاد کرده‌ایم بسازیم و این کار را در جلسه بعدی انجام خواهیم داد.

این سخنرانی دکتر استیون دی. متیوسون در موعظه‌اش در مورد روایت‌های عهد عتیق است. این جلسه شماره هفت است: شکل‌دهی و ترسیم کلی خطبه.